

## مارش فاشیسم نو: هم نوایی نئولیبرالیسم و نئومحافظه کاری

پریسا نصرآبادی

نشریه دانشجویی به پیش، شماره 3

دوشنبه سوم اردیبهشت 1385

<http://bepishmag.blogfa.com/post-20.aspx>

این نوشتار، در پاسخ به انتقاد یکی از خوانندگانی فراهم آمده است که نسبت به داعیه یکی از مقالات این جانب، که در شماره‌های پیشین با عنوان «بازگشت فاشیسم، کابوس انسان در هزاره‌ی سوم» منتشر گردیده است، معترض بودند.

در آغاز مقاله‌ی مذکور، نگارنده مساله را چنین طرح نموده بوده‌ام: «با زمزمه‌هایی که به گوش می‌رسد چنین به نظر می‌آید که با متصف به صفت «نو» شدن، و تلفیق و هم پوشانی جریان‌های جهانی (نئومحافظه‌کاری و نئولیبرالیسم) در شرایطی که بحران در ساختار سرمایه‌ی جهانی، بیش از پیش، رو به تزايد نهاده است، جهانیان بایستی بازگشت «فاشیسم نو» را در میانه رنج دیر پاییده انسان، چونان واقعتی تلخ، اما نه چندان دور باور نمایند. مولفه‌های مشترکی که در این سه پدیده قابل شناسایی است، حول اصل حفظ و تحکیم حاکمیت سرمایه‌ی بزرگ جهانی شکل یافته و حدوث خط ضد بشری «فاشیسم نو» را، هرچه بیشتر جدي می‌نماید و به این ترتیب مرزهای گذشته این سه گرایش راست جهانی تقریباً به طور کامل، در اعمال سیاست‌های ایشان محو شده می‌نماید.»

ظاهراً آن چه که مورد اعتراض ایشان واقع گردیده بود، خلط حدود و ثغور نئومحافظه‌کاری و نئولیبرالیسم از یک سو، و قیاس باطل این دو ایدئولوژی، با مقوله‌ی فاشیسم نو بود و این که طرح مساله از این زاویه و برقراری چنین این همانی‌ای، به لحاظ ماهوی، گرفتار اغتشاش نظری می‌باشد.

آن چه ذیلاً درج می‌گردد در دفاع از مواضع مطروحه در مجموعه مقالات منتشره در باب فاشیسم نو، و ابرام نظری بر هم‌پوشانی غیر قابل انکار سیاست‌های اقتصادی-سیاسی نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری، و در نهایت ظهور جنایت‌بار فاشیسم نو به مثابه برآیند مسلم و عملی این دو ایدئولوژی ضد بشری است.

آن چه تحت عنوان تاجریسم و ریگانیسم از دهه‌ی 1980 به بعد طرح گردیده است چیزی جز رها کردن سیاست‌های اقتصادی کینزی، در پیش گرفتن سیاست‌های اجتماعی-فرهنگی محافظه‌کارانه و سیاست‌های تجاوزکارانه در نظام بین‌الملل و گردش به راستی همه جانبه در بسیاری از دولت‌های غربی با سرمداری امریکا و انگلیس نبوده است.

بسیاری از اندیشمندان در حوزه علوم سیاسی برآیند آن چه در اواخر قرن بیستم در غرب وقوع یافته است را «راست نو» می‌نامند.

شفاف و بدون زحمت‌ترین مقایسه میان دو ایدئولوژی مذکور را، «حسین بشیریه» در جلد دوم کتاب «تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم» ارائه نموده و پس از آن که به تشریح لیبرالیسم و محافظه‌کاری می‌پردازد، پدیده راست نو را طرح و آن را به دقت بررسی می‌نماید. به زعم ایشان «راست نو»، رادیکالیسمی دست راستی و تهاجمی است که اصول خود را از لیبرالیسم و محافظه‌کاری می‌گیرد. و در توصیف موضع نئولیبرال‌ها و نئومحافظه‌کاران، هر دو، به کار می‌رود.

در انگلستان تاجرلیسم سیاست‌های لیبرال هم چون خصوصی‌سازی و کاهش هزینه‌های دولتی و تضعیف اتحادیه‌های کارگری را، با سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ای چون ناسونالیسم افراطی (به مثابه خیزش‌گاه فاشیسم)، مهار کردن مهاجرت، و انضباط اجتماعی شدید درآمیخت.

پوپولیسم تاجری، آمیزه‌ای پرمایه است و اصول محافظه‌کاری ارگانیک، یعنی ملت، خانواده، وظیفه، اقتدار، معیارهای اخلاقی و سنت‌گرایی را با اصول تهاجمی نئولیبرالیسم، یعنی نفع شخصی و فردگرایی رقابت‌آمیز و ضدیت با دولت در هم می‌آمیزد.

در واقع راست نو، از لحاظ اقتصادی لیبرال است و بر آزادی اقتصادی، کاهش مالیات، بازار آزاد و دولت محدود در عرصه دخالت‌های اقتصادی تاکید دارد، اما از نظر اخلاقی، فرهنگی و سیاست بین‌الملل محافظه‌کار است و از حفظ نابرابری‌های طبیعی، جلوگیری از گسترش حقوق اجتماعی شهروندان، دولت نیرومند، اصول مذهبی، خانواده به منزله بنیاد جامعه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری دفاع می‌کند، از لحاظ اجتماعی نیز، با کار زنان خانه‌دار، آزادی‌های جنسی و جنبش فمینیسم مخالفت می‌ورزد. راست نو وقتی مداخله اقتصادی دولت را مغایر با آزادی‌های فردی می‌داند گرایش لیبرال دارد، ولی وقتی آن را با تداوم نابرابری‌های طبیعی (سلسله مراتب اجتماعی) در جامعه مغایر می‌یابد، محافظه‌کار می‌شود. در واقع در راست نو، حکومت از لحاظ اقتصادی ضعیف می‌شود ولی از نظر سیاسی یعنی تامین نظم و امنیت، تقویت می‌گردد. (بشیریه/ ص 186)

وی در ادامه مقایسه نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری جدولی را ارائه می‌کند که در آن فهرست‌وار ویژگی‌های دو نظرگاه بیان شده، و راست نو به مثابه تلفیق حداکثری و هم‌سازی بی‌قید و شرط دو ایدئولوژی از این مقایسه منتج گردیده است. (همان/ ص 187).

امروز، می‌توان تجلی مجموعه آن چه در توصیف راست جدید ذکر گردید را در سیاست‌های وحشیانه بسیاری از دولت‌های غربی و به ویژه امریکا مشاهده نمود که در این بین، کابینه‌ی مذهبی بوش پسر، باخاستگاه روشن، حواشی و حامیان وی، در صدر فهرست جبهه ضد بشری راست نو تلقی می‌گردد و در کنار افرادی چون «جوزف مکارتی» (سردمدار جنبش ضد کمونیستی مکارتیسم) احتمالاً از

نامورترین دولت‌مردان سه دهه‌ی اخیر امریکا خواهد بود! اما متأسفانه بررسی دقیق و با جزئیات آن در مجال این نوشتار نمی‌گنجد و به فرصتی مساعدتر موکول می‌گردد.

اما درباره فاشیسم نو و پیوند آن با راست جدید، باید در نظر داشت که تاریخ عینا به شیوه گذشته تکرار نمی‌گردد. واژه فاشیسم حامل دلالت‌های ضمنی دهشت‌بار و فجیعی از تجارب گذشته است که با دوران کنونی ما تفاوت‌هایی دارد. اما ویژگی‌ها و مشخصات ضد دموکراتیک و روش‌های عمومی فاشیسم نو با سلف آن، یعنی فاشیسم معمولی گذشته، تا حد زیادی همسان است.

در بین ویژگی‌های اصلی ایدئولوژی فاشیسم، عناصری نظیر تأکید بر ضرورت همبستگی و هویت در چارچوب‌هایی چون ملت، نژاد، دولت و مذهب تمجید از گذشته و سنت، و در بین ویژگی‌های ثانوی آن، عناصری چون امپریالیسم، ترور، بسط ایدئولوژی واحد، جنگ‌طلبی، ضدیت با آرمان‌های اومانیتی و سوسیالیستی و... پیوند میان فاشیسم و محافظه‌کاری را، ولو در قسم نو آن، یعنی جنبش‌های نئومحافظه‌کاری که پس از جنگ جهانی دوم در امریکا قوت گرفتند، مستحکم می‌نماید.

رادیکالیسم راست‌گرایانه با صبغه فاشیستی، نتیجه بلافصل بحران و تنگناهای فراگیر سرمایه داری است که به هیچ عنوان امکان بازگشت و تقویت آن، منتفی به نظر نمی‌رسد و دموکراسی‌های نیمبند یا احیانا تمام بند‌غربی، در برابر این زاییده نامشروع سرمایه‌داری، تاب مقاومت نخواهند داشت.

اساسا بحث بر سر این است که بر خلاف آن چه مبلغین سرمایه‌داری ادعا می‌کنند، سرمایه‌داری و دموکراسی یکسان نیستند و وجود یکی دال بر حضور دیگری نیست. این امر در شرایطی عیان می‌گردد که به نقل از «جک بارنز»، زمانی که بحران اقتصادی در پهنه‌ی جهان سرمایه‌داری حرکتی فراگیر دارد، نظام‌های حاکم بر اروپا، امریکای شمالی، کشورهای اقیانوس آرام و خاور دور نه تنها به سمت گسترش دامنه دموکراسی حرکت نمی‌کنند، که به سوی برقراری حکومت‌هایی شبه بناپارتیستی رهنمون گردیده و سیاست‌های نو فاشیستی را در گستره جامعه به موقع اجرا می‌نهند.

(Jack Barnes, *Imperialism's March toward Fascism and War*, 1994.)

بدون شک لطمات اجتماعی حاصل بحران‌های ادواری سرمایه‌داری، به تناسب، دامن‌گیر همه مناطق جهان می‌گردد و در کانون‌های توسعه‌یافته و پیشرفته سرمایه‌داری به شکل عدم اشتغال و بیکاری دائمی و در پیرامون، به صورت مسدود شدن راه رشد اقتصادی و هرچه عمیق‌تر شدن فقر و تنگدستی و پس‌رفت اجتماعی بروز می‌کند و کما این که در مقالات گذشته نیز از آن سخن رفت نتایج این فشارها از مرکز تا پیرامون با نمودهای گوناگون در عرصه اجتماع و بازتاب آن‌ها در سیاست‌های دولت‌ها قابل ملاحظه و پی‌گیری خواهد بود.

سناریوی بازگشت فاشیسم، عمومی و فراگیرتر از آن چه قبلاً در اروپای اوایل قرن بیست به وقوع پیوست، خواهد بود.

سناریویی که برای نمونه در فرانسه، آمریکا، انگلستان، ایتالیا، آلمان، اتریش و حتی در اسکانداویا، دموکراتیک، که همواره مایه میاهات طرفداران سرمایه‌داری بوده است، از حدود 1990 به بعد، با کاندیداتوری نمایندگان احزاب دست راستی و حامی فاشیسم، بازتولید ناسونالیسم افراطی، نژادپرستی و قوانین رسمی و عرفی آپارتاید نو، چرخش به راست حداکثری اتحادیه‌های کارگری در اروپا، جنگ‌طلبی و رشد بی‌تفاوتی نسبت به کشتار آمریکا از 11 سپتامبر 2001 به بعد در افغانستان و عراق به طور مستقیم و در بسیاری مناطق به طور غیر مستقیم، نفرت از اقلیت‌های رادیکال تسلیم‌ناپذیر، اخراج کارگران مهاجر و نادیده گرفتن حقوق پناهندگان و تنزل حقوق اجتماعی- رفاهی فرد و افزایش خشونت اجتماعی، و در جهان سوم و چهارم، با حضور و تداوم رژیم‌های راست اقتدارطلب و سرکوبگر، ضد دموکراتیک، ضد مدرنیسم، ضد سوسیالیسم، ضد آنارشیسم و اتاتیست که هیچ گونه حقوق حداقلی برای افراد انسانی ساکن در قلمروشان را به رسمیت نمی‌شناسند کامل می‌گردد.

باید دانست که نمی‌توان با دلخوش داشتن به سودای دنبال کردن سیاست‌های لیبرالیسم بدون مرز از این بحران و فجایع عبور کرد. به گفته «سمیرامین»، این یک خیال واهی است که در سرتاسر تاریخ سرمایه‌داری عده‌ای لجوجانه بر آن پای فشرده‌اند، زیرا این تئوری، دیدگاهی را که هسته اصلی ایدئولوژیک سرمایه‌داری ناب است در افراطی‌ترین شکل آن بیان می‌کند؛ دیدگاهی که در آن، سرمایه‌داری را تا حد قوانین انباشت ساده کرده و تقلیل داده است.

به زعم سمیرامین لیبرالیسم تمام عیار هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. دلیل آن هم این است که لیبرالیسم افراطی، لزوماً یک واکنش سیاسی در جهت نظاره کردن، محدود کردن و یا تغییر دادن روابط سیاسی و اجتماعی به وجود می‌آورد و به این ترتیب شرایط را برای یک مرحله تازه گسترش دامنه بحران‌ها یا جنگ آماده می‌کند، اما نظریه‌پردازان لیبرالیسم قادر به درک این موضوع نیستند.

(سمیرامین/ سرمایه‌داری در عصر جهانی‌شدن/ ناصر زر افشان/ ص 211\_212)

سمیرامین در نوشتار مذکور که در سال 98 مرقوم گردیده است، به هیچ عنوان خطر جان گرفتن دوباره فاشیسم را غیر محتمل نمی‌داند و بیان می‌دارد که در کشورهای توسعه‌یافته کانونی، فاشیسم نو مجبور نیست به شکل آن چماق بزرگی درآید که جنبش‌های حاشیه‌ای جامعه (مانند نژادپرستان) خواهان آن هستند. اما حتی در این جا هم احتمال لغزش به سمت الگوی قدیمی فاشیسم و شووینیسم ملی منتفی نیست، الگویی که حتی دغدغه رعایت همان شکل‌های ظاهری دموکراسی پارلمانی و انتخاباتی را هم که در آن دستکاری می‌کند و تهی از هرگونه مضمون واقعی و جدی است ندارد. (همان / ص

سمیر امین موکدا اصرار دارد که ما نمی‌توانیم بدون اینکه قاطعانه با منطق جهانی شدن نئولیبرالی قطع رابطه کرده باشیم، خود را از گزند این بحران و خطرات پس رفت به سوی فاشیسم، مصون نگاه داریم.

چامسکی نیز، در سخنرانی خود در دانشگاه «کیپ تاون» افریقای جنوبی در سال 1997 چنین بیان داشت که نه ایالات متحده آمریکا، و نه هیچ قدرت دیگری، بهبودگرایی جهانی را راهنمای اقدامات خود نمی‌داند. دموکراسی به معنای واقعی آن، فراهم آوردن فرصت‌هایی برای انسان‌ها برای سامان‌بخشی به امور جمعی و فردی خود، در همه جای جهان است که امروز حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی، در معرض هجوم و تاخت و تاز است.

این ادعا به واقعیت بسیار نزدیک است چراکه ایدئولوژی‌های واپس‌نگری چون نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری، که برخلاف اندیشه‌های مترقی سوسیالیستی، سرشت بازگشت‌ناپذیر سیر تدریجی تحولات جامعه را انکار می‌نمایند، به طور ناگزیری به سمتی سوق می‌یابند که باید به شکل فاشیستی عمل نمایند. یعنی در حالی که وانمود می‌کنند که راه‌گریز و رهایی را ارائه می‌دهند، در خدمت نیازهای شرایط نوین جهانی‌سازی قرار می‌گیرند. بنابراین به گفته امین، این ایدئولوژی‌ها بر عوام‌فریبی و دروغ بی‌وقفه متکی هستند و بنابراین نمی‌توانند بدون نفی اقتدارگرایانه دموکراسی عمل کنند. چنان که چامسکی نیز بر این موضع پای می‌فشارد؛ ضمن این که این نظریه‌پردازان در شرایطی مباحث مذکور را عنوان نموده بودند که هنوز، ترک‌تازی‌های قدرت‌های بزرگ در اوان هزاره سوم را ملاحظه نموده بودند و علی‌رغم این امر، چندان برایشان غیر قابل پیش‌بینی و دور از انتظار نبوده است.

وقایع سال‌های اخیر و آمارهای تکان‌دهنده از کشورهای غربی در محدود کردن حقوق اجتماعی پناهندگان، قانون‌شکنی در این خصوص از سوی نهادهای وابسته به دولت‌ها، اقسام رفتارهای غیر انسانی و تبعیض‌آمیز با مهاجرین و استثمار فزاینده در حیطه‌ی کار مهاجرین، قتل، تجاوز و قاچاق انسان و بردگی‌های نوین که در بین پناهندگان و مهاجرین ارقام سرسام‌آوری دارد، بر واقعیت آن چه امین، چامسکی و بسیاری دیگر در این باره بیان داشته‌اند، صحه می‌نهد.

هم چنین، تنگناهای پدید آمده از این بحران‌های دائمی که چونان سیکل باطلی دائما به اشکال هرچه پیچیده‌تری رخ می‌نمایند، دولت‌ها را بر آن می‌دارند که بر اساس مسائل ساختگی و دروغین، مانند خلوص نژادی، تسلیم در برابر قوانین فرضی مذهب، و بحران‌های ساختگی (و نه ذاتی سرمایه‌داری) جوامع خود را بسیج نموده و و این دلایل فرضی را به عنوان افزارهایی برای تحمیل دیکتاتورهای آشکار و نهان خود، به جامعه از طریق ترور و وحشت به کار بندند. (البته اگر دوستان نخواهند با استفاده از تئوری توطئه، ما را به متوهم بودن در این باب متهم نمایند، گو این که به نقل از چامسکی، از جمله

ابزارهاي رایج دست راستي براي بي‌اعتبار کردن مواضع منتقدین ساختار قدرت در مقیاس جهانی و ملی، برجسب تئوري توطئه است، که خود تبدیل به ابزار توطئه براي بي‌ارزش جلوه دادن مواضع مخالفین به ویژه با رویکرد چپ گردیده است!

هیچ یک از آمار و ارقام منتشره از سوی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی وابسته به سازمان ملل و حتی سازمان سیا حاکی از آن نیست که در طی دو دهه و نیم اخیر، تحت لوای سیاست‌های نئولیبرالی قدرت‌های بزرگ، بهبود و اندک تغییر مثبتی در اوضاع زندگی مردمان جهان‌های مختلف، صورت گرفته باشد. در حالی که بودجه‌های نظامی-تسلحاتی این دولت‌ها (به مثابه شاه‌رگ‌های حیاتی فاشیسم نو) به طرز مرگباری رو به افزایش نهاده است.

تخمین‌های یونیسف نشان می‌دهد که برای غلبه بر مرگ و میر ناشی از امراض به سادگی قابل پیش‌گیری، و ناشی از فقدان مراقبت‌های ساده طی دوران بارداری و وضع حمل، و حصول اطمینان از دسترسی همگانی به خدمات اجتماعی اولیه، اعم از بهداشت عمومی، دسترسی به آب سالم، تغذیه کامل با حداقل کالری مورد نیاز بدن و کسب ویتامین‌های لازم در افراد محروم از این امکانات حداقلی، معادلی کمتر از 10 درصد مخارج نظامی سالیانه امریکا مورد نیاز است!

(UNICEF, *The State of the World's Children*, 2006.)

نگارنده قطعا در پی مباحث تحلیلی که تا کنون طی چند مقاله در باب فاشیسم نو ارائه کرده‌ام، به انتشار آمار و ارقام رسمی بین‌المللی مبادرت خواهم ورزید که گویا روشن‌فکران و اهالی آکادمی‌ها چندان توجهی بدان ندارند و دولت‌ها به طور قطع تمایلی به انتشار آن‌ها. اما از آنجایی که انقلاب اطلاعاتی و به طور خاص منظور ما، فضای مجازی اینترنت، به هر تقدیر در شرایط مختلف، به مثابه پاشنه آشیل سرمایه‌داری جهانی عمل می‌نماید، ما نیز به سهم خود از این امکان حداکثر استفاده را خواهیم نمود و برای «آموزش خشم» به تعبیر «فریره»، اندیشمند انقلابی جهان سومی برزیلی الاصل، و برای تقویت کانون‌های مقاومت در برابر سلطه‌ی فراگیر و توحش بی‌لگام سرمایه‌داری در جای خود، تمام تلاش خود را مبذول خواهیم داشت. این نوشتار نیز کما فی‌السابق، با طرح خدشه‌ناپذیر دو گانه‌ای به پایان می‌رود که انسان بیش از یک قرن است که پیش‌روی وجدان منکوب شده‌ی خویش با آن مواجه است: یا سوسیالیسم، یا بربریت...

علاوه بر منابع آمده در متن نوشتار:

1) دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی/ مجموعه مقالات/ ترجمه: حسین راغفر/ نقش و نگار 1382

- (2) بربريت مدرن/ گرد آوري و ترجمه: احمد سيف/ قطره 1381
- (3) فيل بي اخلاق/ ويليام. ك. تاب / ترجمه: حسن مرتضوي/ ديگر 1383
- (4) افسانه توسعه/ اسوالدو ريورو/ ترجمه: محمود عبدالله زاده/ اختران 1383